



نام داستان : رفیق سرباز

ژانر : احساسی - غمگین - پند آموز

www.lovekade.com



داستان درباره سربازی است که پس از جنگ ویتنام می خواست به خانه خود بازگردد.

سرباز قبل از این که به خانه برسد ، از نیویورک با پدر و مادرش تماس گرفت و گفت :

« پدر و مادر عزیزم ، جنگ تمام شده و من می خواهم به خانه بازگردم ، ولی خواهشی از شما دارم رفیقی دارم که می خواهم او را با خود به خانه بیاورم »

پدر و مادر او در پاسخ گفتند : « ما با کمال میل مشتاقیم که او را ببینیم »

پسر ادامه داد : « ولی موضوعی است که باید در مورد او بدانید ، او در جنگ به شدت آسیب دیده و در اثر برخورد با مین یک دست و یک پای خود را از دست داده است و جایی برای رفتن ندارد و من می خواهم که اجازه دهید او با ما زندگی کند »

پدرش گفت : « پسر عزیزم ، متأسفیم که این مشکل برای دوست تو بوجود آمده است ما کمک می کنیم تا او جایی برای زندگی در شهر پیدا کند »

پسر گفت : « نه ، من می خواهم که او در منزل ما زندگی کند »

آنها در جواب گفتند : « نه ، فردی با این شرایط موجب دردسر ما خواهد بود ما فقط مسئول زندگی خودمان هستیم و اجازه نمی دهیم او آرامش زندگی ما را برهم بزند بهتر است به خانه بازگردی و او را فراموش کنی »

در این هنگام پسر با ناراحتی تلفن را قطع کرد و پدر و مادر او دیگر چیزی نشنیدند.

چند روز بعد پلیس نیویورک به خانواده پسر اطلاع داد که فرزندشان در سانحه سقوط از یک ساختمان بلند جان باخته و آنها مشکوک به خودکشی هستند.

پدر و مادر آشفته و سراسیمه به طرف نیویورک پرواز کردند و برای شناسایی جسد پسرشان به پزشکی قانونی مراجعه کردند با دیدن جسد ، قلب پدر و مادر از حرکت ایستاد پسر آنها یک دست و پا داشت !

پایان.